

مستشرقان یهودی و تفاسیر اوّلیّه امامیه

دکتر منصور پهلوان *

حامد شریعتی نیاسر **

چکیده: این مقاله به نقد و بررسی اشکالات یک نویسنده یهودی بر باورهای شیعه امامیه در خصوص عصمت پیامبر و عدد ائمه علیهم السلام اختصاص دارد. به گمان وی، متون اوّلیّه شیعه امامیه در گذر زمان مورد پالایش قرار گرفته و امروزه در معتقدات شیعه امامیه، اثری از آن مشاهده نمی‌شود. او در کتابی که درباره تفاسیر اوّلیّه امامیه نوشته، با استناد به دو روایت برگرفته از تفاسیر قمی و عیاشی - که به ترتیب در مورد معراج پیامبر صلی الله علیه و آله و معنای تأویلی «سبع سنابل» سخن گفته‌اند و او آنها را دو روایت غیر عادی می‌نامد - نسبت به عصمت پیامبر صلی الله علیه و آله و نیز عدد ائمه علیهم السلام شبهه کرده است. در روایت اوّل ذیل آیه ۹۴ سوره یونس، از وحی الهی به پیامبر صلی الله علیه و آله در شب معراج در مورد مقامات امیرالمؤمنین علیه السلام و خطور عظمت آن مقام در نفس پیامبر صلی الله علیه و آله سخن به

میان آمده که به گمان آن نویسنده بر حسادت پیامبر به امام علی علیه السلام، شک در این وحی و در نتیجه عدم عصمت ایشان دلالت دارد. در روایت دوم هم که هفت تن از فرزندان امام حسین علیه السلام بعنوان مصادیق سنبله ذکر شده است، نویسنده یاد شده مدعی است که این روایت برخلاف آنچه شیعه امروز به آن معتقد است، از حصر تعداد ائمه به هفت نفر و قائم بودن هفتمین آنها حکایت دارد.

کلیدواژه: تفسیر عیاشی / تفسیر قمی / پیامبر صلی الله علیه و آله / عصمت / امام / سبع سنابل / معراج / شیعه امامیه.

مقدمه

چندی پیش کتابی تحت عنوان *"Scripture and exegesis in early imamii shiism"* در اسرائیل منتشر شد که در اصل رساله دانشگاهی یک فرد یهودی به نام مایر میخائیل برآشر^۱ است. در این کتاب که به نقد و واریسی باورها و عقاید امامیه اختصاص دارد، تفاسیر اولیّه امامیه همچون تفسیر فرات کوفی، تفسیر علی بن ابراهیم قمی و تفسیر محمد بن مسعود عیاش سمرقندی مورد اشاره واقع شده است. وی در فصل ششم این کتاب که با عنوان «دو روایت غیرعادی در تفاسیر اولیّه امامیه» نوشته است، در اصالت باورهای امامیه همچون اعتقاد به دوازده امام و عصمت پیامبر صلی الله علیه و آله و یقین رسول خدا صلی الله علیه و آله نسبت به وحی الاهی شبهه کرده است. وی در این فصل سعی کرده تا چنین القاء نماید که در کتب اولیّه امامیه احادیثی وجود داشته که با باورهای مرسوم امروز شیعیان در تغایر است و علمای شیعه در طی زمان به پالایش این روایات پرداخته و در نتیجه، در کتابهای متأخران اثری از آنها مشاهده نمی شود.

1. Me'ir Mikha'el Bar-asher.



باورهای امامیه از پشتوانه‌های عظیم استدلالی و براهین عقلی و نقلی فراوان برخوردار است و در طی قرن‌ها، دانشمندان بزرگ امامیه کتابهای ارزشمندی در صحت و درستی این باورها نگاشته^۱ و وجوه درستی آنها را مدلل کرده‌اند. بدین روی، برخی تحقیقات سطحی و جانبدارانه مستشرقان و اطلاع اندک آنان از منابع مکتوب و غنی امامیه، تعجب‌آور و شگفتی‌زا است. در زیر به بررسی و نقد فصل ششم کتاب یاد شده پرداخته‌ایم.

براشر در این فصل می‌نویسد:

اهمیت تفاسیر قرآنی امامیه در دوره قبل از آل بویه، نه فقط به خاطر حجم انبوه روایاتی است که در آنها وجود دارد - روایاتی که به مرور به جزئی از عقیده امامیه تبدیل شد - بلکه از آن مهم‌تر، به دلیل این نکته است که این تفاسیر نظریات غالب شیعه امامیه را (که در ابتدای توسعه آن وجود داشت ولی بعدها مردود شناخته شد) نیز در خود نگه داشته‌اند. به نظر می‌رسد که مفسران اولیه امامیه نهایت تلاش خود را به کار برده‌اند تا روایاتی را که مفاهیم غیرعادی یا افراطی دارند - همان روایاتی که بعدها دستمایه فرقه‌های غیرامامی مانند اسماعیلیه و غلات شد - از آثار خود غربال کنند. نتیجه آنکه وجود روایاتی که به صورت رسمی غیرامامی است، معمولاً در میان تفاسیر اولیه امامیه بسیار کمیاب است. در این فصل به بررسی دو نمونه از روایات این تفاسیر می‌پردازیم. نخستین روایت مربوط به تفسیر قمی است که ذیل آیه ۹۴ سوره یونس آمده است. در این روایت، وصفی از پیامبر ﷺ ذکر شده که او وقتی که در شب معراج، با ستایش خدا از علی

۱. برای نمونه رجوع کنید به: الشافی، سید مرتضی؛ تلخیص الشافی، شیخ طوسی؛ تجرید الاعتقاد، خواجه نصیرالدین طوسی؛ کشف المراد، علامه حلی؛ شوارق الالهام (شرح تجرید الاعتقاد خواجه نصیر طوسی به عربی)، ملا عبدالرزاق لاهیجی (م ۱۰۷۲ ق)؛ گوهر مراد به فارسی (شرح تجرید الاعتقاد خواجه نصیر طوسی به فارسی) ملا عبدالرزاق لاهیجی؛ سرمایه ایمان از همو که به نوعی تلخیص و تهذیب گوهر مراد است؛ اثبات الهداه، شیخ حر عاملی؛ کفایة الموحدين، اسماعیل طبرسی؛ دلائل الصدق، مظفر و غیره.

مواجه می‌شود احساس شک و دل‌نگرانی می‌کند. چنین رفتاری، تمامی روایات امامیه را - که نشان‌دهنده رابطه صمیمانه و محبت‌آمیز محمد و علی است - نقض می‌کند.

روایت دیگر که در تفسیر عیاشی ذکر شده، به تعداد ائمه شیعه اشاره دارد و در ذیل تمثیل قرآنی «دانه‌ای که هفت خوشه ذرت از آن می‌روید» عبارتی با این مضمون آورده است که منظور از هفت خوشه، هفت امام است که همگی از نسل فاطمه علیها السلام هستند. نخستین آنها حسین و آخرینشان قائم است. این روایت، از آن جهت غیرعادی است که نه تنها از هفت امام یاد می‌کند که تعداد قابل قبول در فرقه اسماعیلیه است، بلکه نخستین آنها را حسین علیها السلام و نه حسن علیها السلام می‌داند. این دو روایت را بررسی می‌کنیم تا مشکلات عقیده‌ای ناشی از آن را مشخص سازیم. این روایات با عقاید شیعه امامیه همراه و همسو نیست، چه عقایدی که در تفاسیرشان موجود است و چه عقایدی که در کتب و متون اعتقادی آنها ثبت و ضبط شده است. (همان، ص ۲۲۵-۲۲۴)

مدعای این نویسنده از آن جهت بیشتر قابل تأمل است که وی در کتاب خود به صراحت، شیعه دوازده امامی را پدید آمده قرن چهارم و دوران آل بویه می‌داند (همان، ص ۹). به عقیده او بسیاری از احادیث شیعه، از جمله احادیثی که اشاره به عصمت پیامبر و امامان شیعه و دوازده تن بودن ایشان دارد، همگی در این عصر - که وی آن را دوران طلایی شیعه می‌نامد - جعل شده و توسعه یافته‌اند (همان، ص ۸ و ۹). به همین دلیل، دو روایت مورد استناد خود را که به ظاهر با عصمت پیامبر و وجود ائمه دوازده‌گانه سازگاری ندارند، روایت‌هایی غیرعادی نامیده و از وجود آنها در متون تفسیری اولیه امامیه - که پیدایش آن به اواخر قرن سوم و اوایل قرن چهارم باز می‌گردد - اظهار تعجب می‌کند. این در حالی است که روایات فراوانی از پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله در مصادر معتبر شیعه و سنی، در خصوص دوازده نفر بودن امامان رسیده است که تنها ۲۷۱ حدیث آن در کتاب منتخب الاثر، نقل و یا نام مصادر اصلی که آن

را ذکر کرده‌اند، بیان شده است (صافی گلپایگانی، ص ۴۵-۸۳). ما در این مقاله، ابتدا به نقل روایت مورد استناد این نویسنده پرداخته و سپس شبهات و پاسخ آن را می‌آوریم.

الف) روایت تفسیر قمی

علی بن ابراهیم از امام صادق علیه السلام در موضوع معراج پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله چنین روایت کرده است:

حَدَّثَنِي أَبِي، عَنْ عمرو بن سعيد الراشدي، عن ابن مسكان، عن أبي عبد الله عليه السلام قال: لما أُسرى برسول الله صلى الله عليه وآله إلى السماء، فوحي الله إليه في علي عليه السلام ما أوحى ما يشاء من شرفه و عظمه عند الله، ورد إلى البيت المعمور و جمع له التبيين فصلوا خلفه، عرض في نفس رسول الله صلى الله عليه وآله من عظم ما أوحى إليه في علي عليه السلام فانزل الله: ﴿فَإِنْ كُنْتَ فِي شكٍّ مِمَّا أَنْزَلْنَا إِلَيْكَ فَاسْأَلِ الَّذِينَ يَقْرَأُونَ الْكِتَابَ مِنْ قَبْلِكَ﴾ (يونس ۹۴ / ۱۰) یعنی الانبياء؛ فقد أنزلنا عليهم في كتبهم من فضله ما أنزلنا في كتابك ﴿لَقَدْ جَاءَكَ الْحَقُّ مِنْ رَبِّكَ فَلَا تَكُونَنَّ مِنَ الْمُمْتَرِينَ وَلَا تَكُونَنَّ مِنَ الَّذِينَ كَذَّبُوا بِآيَاتِ اللَّهِ فَتَكُونُوا مِنَ الْخَاسِرِينَ﴾ (يونس ۹۴ / ۱۰) فقال الصادق عليه السلام: فوالله ما شك و ما سأل.

(قمی، التفسیر، ۳۱۷/۱)

پدرم ابراهیم بن هاشم از عمرو بن سعید راشدی از ابن مسکان از امام صادق علیه السلام روایت کند که فرمود: چون رسول خدا صلی الله علیه و آله را شبانه به آسمان بردند و خداوند در شرف و عظمت علی علیه السلام هرچه که خواست بر او وحی کرد و پیامبر به بیت المعمور وارد شد و انبیاء نزد او گرد آمده و پشت سر او نماز خواندند، عظمت وحی الاهی در شأن علی علیه السلام در نفس پیامبر صلی الله علیه و آله خطور کرد؛ آنگاه این آیه نازل شد: ﴿اگر در آنچه بر تو فرو فرستاده شده در شک، از پیشینیان خود که کتاب را می‌خواندند - یعنی انبیاء - بپرس که ما



آنچه در فضل او بر انبیاء پیشین وحی کرده‌ایم، بر تو نیز همان را وحی کردیم. ﴿حق از جانب پروردگارت به نزد تو آمد، پس در زمرهٔ شک کنندگان مباش، و از کسانی مباش که آیات خدا را تکذیب کردند که در آن صورت، از زیانکاران خواهی شد﴾ امام صادق علیه السلام فرمود: به خدا سوگند، پیامبر صلی الله علیه و آله نه شک کرد و نه پرسید.

شبهات

۱. عصمت

براشر در نوشتهٔ خود ادعا می‌کند یکی از مشکلاتی که در تفسیر این آیه گریبانگیر شیعه و سنی شده، مسألهٔ عصمت پیامبر است. به نظر وی، واژهٔ عصمت به صورت واضح در تفسیر آیه به کار نرفته است، با این حال سخنان مفسران از ابتدای قرن سوم آگاهی آنان نسبت به این موضوع را نشان می‌دهد. و این مفسران، از شک پیامبر صلی الله علیه و آله به وحی الهی و سرزنش پیامبر توسط خداوند، سخن گفته‌اند. (براشر، ص ۲۲۷)

پاسخ:

مسألهٔ عصمت انبیاء و بطور خاص عصمت پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله از دیرباز مورد توجه علمای امامیه بوده و مطالب فراوانی در این خصوص، در کتابهای اعتقادی و متون تفسیری به ویژه ذیل آیات عتاب‌آمیز قرآن خطاب به پیامبر صلی الله علیه و آله آمده است. مفسران به عنوان یک اصل کلی و مورد توافق، بر این نکته نظر دارند که چنانچه عتاب و سرزنشی هم از این آیات در مورد پیامبر برداشت شود، باید آن را حمل بر ترک اولی نمود. آیهٔ ۹۴ سورهٔ یونس نیز از جمله همین آیات است و ذیل آن در تفاسیر امامیه نکات مبسوطی در خصوص معنای شک و مفهوم مستفاد از آیه آمده است که به برخی از آنها اشاره می‌شود.

سخن صاحب تفسیر مجمع البیان

در تفسیر ارزشمند مجمع البیان در توضیح این آیه، چند وجه ذکر شده است که که به ذکر خلاصه‌ای از آن اکتفا می‌کنیم.

وجه اول

صاحب مجمع البیان بر این نکته تأکید دارد که اکثر مفسران - از جمله حسن بصری، قتاده و سعید بن جبیر - گفته‌اند و از امام صادق علیه السلام نیز چنین نقل شده است، به این مضمون که پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله نه شک کرد و نه پرسید و خطاب آیه عام بوده و تمامی مردم را شامل می‌شود؛ به این معنا که اگر شما مردم در شک هستید (از اهل کتاب) پرسید. دلیل بر این مدعا آنکه در آخر همین سوره، از زبان پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله چنین آمده که: «ای مردم! اگر نسبت به دین من شک دارید، من آنچه را شما غیر خدا می‌پرستید، نمی‌پرستم و خدایی را عبادت می‌کنم که جان شما را می‌گیرد.»^۱ خداوند می‌فرماید که پیامبرش هرگز دچار شک نشده است و به این ترتیب، آیه چنین معنا می‌شود که: «ای مردم! اگر نسبت به آنچه بر شما از زبان پیامبرمان محمد صلی الله علیه و آله نازل کردیم تردید دارید (از اهل کتابی که کتابهای انبیاء پیشین را خوانده‌اند) سؤال کنید (تا شک شما برطرف شود). طبرسی سپس - حتی با فرض آنکه مخاطب آیه پیامبر صلی الله علیه و آله باشد - وجوهی را محتمل دانسته است که مطابق آن، باز نمی‌توان به پیامبر صلی الله علیه و آله نسبت شک و تردید روا داشت.

وجه دوم

به عقیده صاحب مجمع البیان، خطاب در این آیه - مانند آیه ﴿يَا أَيُّهَا النَّبِيُّ إِذَا طَلَقْتُمُ النِّسَاءَ فَطَلَّقُوهُنَّ لِعِدَّتِهِنَّ وَأَخْضُوا الْعِدَّةَ وَاتَّقُوا اللَّهَ رَبَّكُمْ﴾ (طلاق (۶۵) / ۱) و آیات

۱. قُلْ يَا أَيُّهَا النَّاسُ إِن كُنْتُمْ فِي شَكٍّ مِنْ دِينِي فَلَا أَعْبُدُ الَّذِينَ تَعْبُدُونَ مِنْ دُونِ اللَّهِ وَلَكِنْ أَعْبُدُ اللَّهَ الَّذِي يَتَوَقَّأَكُمْ وَ أَمَرْتُ أَنْ أَكُونَ مِنَ الْمُؤْمِنِينَ.

مشابه دیگر^۱ - متوجه پیامبر ﷺ است، اما مطابق مثل مشهور عربی «ایاک اعنی و اسمعی یا جاره» مراد از آن عموم مسلمانان می باشد.^۲

وجه سوم

وجه دیگر آنکه خطاب به پیامبر ﷺ در این آیه به جهت مبالغه در کلام و تقریر و افهام باشد، نه از آن جهت که پیامبر ﷺ در وحی الاهی تردید داشته است. مانند آنکه اربابی به بنده خود بگوید: اگر بنده من هستی حرف مرا اطاعت کن؛ یا فرزندی به پدر خود بگوید: اگر پدر من هستی، بر من مهربان باش؛ یا پدري به فرزند خویش بگوید: اگر فرزند من هستی به من نیکی کن. این مبالغه حتی می تواند نسبت به امور محال هم بیان شود، مانند آنکه گویند: آسمان بر مرگ فلانی گریست، یعنی اگر قرار بود آسمان بر مرده ای بگرید، شایسته بود که بر او بگرید. لذا با این بیان، ترجمه آیه چنین می شود که: (ای پیامبر!) اگر تو از شک کنندگان بودی و شک می کردی (اگر چه که چنین نیستی)، از کسانی که پیش از تو کتابهای آسمانی را می خواندند سؤال کن.^۳

۱. به عنوان مثال آیه ﴿إِنَّمَا يَتَّبِعُونَكَ عِنْدَكَ الْكَبِيرَ أَخَذَهُمَا أَوْ كِلَاهُمَا فَلَا تَقُلْ لَهُمَا أَفْ وَلَا تَنْهَهُمَا وَ قُلْ لَهُمَا قَوْلًا كَرِيمًا﴾ (اسراء / ۳۲) ظاهر خطاب متوجه پیامبر اکرم ﷺ است، در حالی که پدر و مادر آن حضرت در زمان طفولیت ایشان از دنیا رفته بودند و هنگام نزول این آیه، پیامبر پدر و مادری نداشت تا پیر باشند و مشمول خطاب این آیه گردند. (قرآنی، ج ۵، ۲۵۰)
۲. به بیان دیگر، در واقع نکته ای که در این آیه بطور رموزار بیان شده، در انتهای همین سوره به روشنی تمامی مردم را مورد خطاب قرار داده است که اگر شک دارید سؤال کنید. (مجلسی، ۵۸۲: ۱۷) همچنین در همین تفسیر علی بن ابراهیم ذیل آیه ۱۰۶ سوره یونس بر این نکته تأکید شده است که «مخاطب پیامبر است اما معنا برای مردم» در بخش دیگر از این تفسیر همچنین آمده است: قوله (و لاتدع من دون الله ما لا ینفعک و لا یضرک فان فعلت فانک إذا من الظالمین) فانه مخاطبة للنبی صلی الله علیه و آله و المعنی للناس (قمی، ج ۱، ص ۳۲۰) مشابه این بیان در موارد دیگری از تفسیر قمی هم آمده است و حتی در ضمن روایتی از امام صادق علیه السلام به قاعده مشهور عربی «ایاک اعنی و اسمعی یا جاره» تصریح شده است، به این مضمون که: «به در می گویم تا دیوار بشنود». (قمی، ج ۲، ص ۱۴۹ و ۲۳۷)
۳. این وجه از آن باب جایز است که در واقع در آیه یک قضیه شرطیه مطرح شده است و در اینگونه قضایا هیچ اشعاری به وقوع یا عدم وقوع شرط و جزا نیست و تنها بیان می شود که ماهیت شرط و جزا لازم و ملزوم یکدیگرند و وجود آیاتی در قرآن به این شکل، به جهت تقویت اطمینان خاطر و آرامش پیامبر و تقریر دلایل توحید و نبوت است. (مجلسی، ج ۱۷، ص ۵۸۳)

وجه چهارم

وجه دیگر آنکه همانند جریان سؤال حضرت ابراهیم از کیفیت زنده شدن مردگان، در این آیه نیز امر به سؤال از اهل کتاب، نه به دلیل تردید و شک پیامبر در وحی الاهی، بلکه برای زیاد شدن یقین و اطمینان قلبی ایشان باشد. طبرسی سپس این وجه را بعید دانسته به این دلیل که بیشتر اهل کتاب، منکر نبوت پیامبر بودند و ایمان آوردن مؤمنان از اهل کتاب (افرادی چون عبدالله سلام، کعب الاحبار و تمیم داری) در مدینه واقع شده است، نه در مکه که زمان نزول این سوره می باشد.

وجه پنجم

وجه دیگری که طبرسی ذکر می کند، توجه به معنای اصلی «شک» است به معنای «ضیق» و تنگنا. به عبارت دیگر، در این آیه خطاب به پیامبر ﷺ است که اگر به واسطه اذیت و آزارهای قوم خود به تنگ آمده ای، از اهل کتاب پرس که پیامبران آنها نیز، از سوی قومشان مورد آزار بودند و بر آن صبر کردند.^۱ (طبرسی، ج ۳، ص ۱۳۴-۱۳۳)

مرکز تحقیقات کامپیوتر علوم اسلامی

نظر قرطبی

همین معنا را قرطبی هم مورد اشاره قرار داده و می گوید:

وقیل: الشک ضیق الصدر؛ أي: إن ضاق صدرك بكفر هؤلاء فاصبر، و اسأل الذين یقرؤن الكتاب من قبلك، یخبروك صبر الأنبياء من قبلك علی اذی قومهم و کئیف عاقبة أمرهم. و الشک فی اللغه اصله الضیق؛ یقال: شک الثوب أي ضمه بخلال حتی یصیر كالوعاء. و كذلك السفره تمد علائقها حتی

۱. در واقع به این بیان، آیه را می توان نوعی دلداری و دلجویی خدا نسبت به پیامبر دانست، نه آنکه بنا بر پندار نویسندة یهودی گفته شود که پیامبر نسبت به وحی الاهی شک کرده و آیه در صدد سرزنش و توبیخ ایشان است.

تنقبض؛ فالشک يقبض الصدر و يضمه حتى يضيق.» (قرطبی، المجلد الرابع،

(۲۴۴)

و گفته شده شک عبارت است از تنگ شدن سینه؛ یعنی: اگر از کفر این گروه سینه‌ات به تنگ آمده است، صبر کن. و از کسانی سؤال کن که قبل از تو کتابهای آسمانی داشتند تا تو را به صبر انبیاء خود بر آزار قومشان و چگونگی عاقبت کار آنها خبر دهند. گفته شده: «شک الثوب» یعنی بخشی از آن را با سوزن به بخش دیگر منضم کرد تا مانند ظرفی شود. همچنین است سفره‌ای که گره‌های آن را محکم بکشند تا تنگ شود. و شک نیز این‌گونه است که گویا اطراف سینه را جمع و آن را تنگ می‌کند.

نظر علامه طباطبایی

صاحب المیزان نیز در توضیح وجه خطاب آیه و شک نکردن پیامبر ﷺ در وحی الاهی چنین آورده که:

این قبیل مخاطبات، یک روش شایع و عرفی است و از باب کنایه و تأکید نسبت به دلایل فراوان امری، به کسی که نسبت به آن یقین دارد گفته می‌شود اگر هنوز شک داری، دلیل دیگری نیز برای این مطلب وجود دارد، تا کثرت دلایل را برساند. لذا در آیه شریفه نیز مقصود آن است که علاوه بر دلایل فراوان عقلی نسبت به حقانیت وحی الاهی و معارف بیان شده در این سوره (سوره یونس) دلیل دیگر اهل کتاب هستند که در کتب آسمانی آنها نیز همین معارف از توحید و نبوت و معاد و ارسال رسولان وجود داشته است. و این چیزی نیست که اهل کتاب آن را انکار کنند، گرچه نشانه‌های نبوت پیامبر ﷺ در کتب خود را منکر می‌شدند.» (طباطبایی، ج ۱۰، ص ۱۱۸-۱۱۷)

دیگر اقوال

در «التیسیر فی احادیث التفسیر» در این باره چنین آمده است:

الخطاب فی هذه الایة لیس موجهاً إلى الرسول الاعظم ﷺ، ولو علی وجه

الفرض و التقدير اذ لا يتصور في حق الرسول ﷺ أي شك أو افتراء أو تكذيب. و لذلك لما نزلت هذه الآية، قال رسول الله ﷺ «لا أشك و لا أسأل» كما روى ذلك قتاده بن دعامة. و إنما الخطاب موجه إلى من يتصور فيه الشك و الافتراء و التكذيب من المشركين و المنافقين و ضعفاء الايمان. و موجه كذلك إلى عامة اليهود و النصارى من اهل الكتاب الذين يجد احبارهم و رهبانهم وصف الرسالة و الرسول مكتوباً عندهم في التوراة و الإنجيل. و هؤلاء اما ان يكون في شكهم تلقائياً صادراً عن مجرد الجهل، فهم مدعوون بهذا الخطاب إلى سؤال اهل العلم و استفسارهم حتى يزول شكهم على حد قوله تعالى في آية أخرى «فاسألوا أهل الذكر إن كنتم لا تعلمون» (انبیاء / ۷)؛ و إما ان يكون شكهم صادراً عن تعمد الإنكار و إصرار، فيكون الخطاب موجهاً إليهم على وجه الزجر و التقریح، لانهم يجادلون في أمر ثابت، لا محل فيه للجدل و المرادغة «قُلْ مَا كُنْتُ بِدَعَا مَنْ الرُّسُلِ وَمَا أَدْرِي مَا يُفْعَلُ بِي وَلَا بِكُمْ إِنْ أَتَّبِعُ إِلَّا مَا يُوحَىٰ إِلَيَّ» (احقاف / ۴۶) (۹ / مکی الناصری، ۸۵-۸۶)

خطاب این آیه حتی به صورت فرضی یا تقدیری، نمی تواند متوجه پیامبر ﷺ باشد، زیرا هیچگونه شک و تهمت و دروغ پنداشتن وحی الاهی در مورد ایشان متصور نیست. به همین دلیل هنگامی که این آیه نازل شد - همانگونه که قتاده بن دعامة روایت کرده است - ایشان فرمودند: «به خدا سوگند نه شک می کنم و نه می پرسم». خطاب این آیه با کسانی است که شک در موردشان قابل تصور باشد، افرادی از قبیل مشرکان و منافقان و افراد ضعیف الايمان و نیز عموم اهل کتاب از یهود و نصاری، که علما و دانشمندان و راهبان آنها اوصاف رسالت پیامبر ﷺ و ویژگی های آن حضرت را در تورات و انجیل خوانده بودند. لذا شک افراد عادی یهود و نصاری یا ناشی از صرف جهل است که خداوند با این آیه آنها را امر به سؤال

و استفسار کرده است تا شک آنها برطرف شود مانند این آیه که خطاب به آنها می فرماید: «اگر نمی دانید از اهل ذکر سؤال کنید»؛ و یا اینکه شک آنها از روی عمد و انکار و اصرار بر آن است که در این حالت، خطاب آیه به آنها به جهت بازداشتن ایشان از این شک و تسلیم شدن آنها در برابر حق است؛ زیرا آنها در مورد امر ثابت شده ای که جای بحث و جدل ندارد، به مجادله برخاسته اند (از این رو خدا به پیامبرش می فرماید: «به آنها بگو من پیامبر تازه ای نیستم» یعنی من نیز همانند انبیاء گذشته پیامبری بیش نیستم).

همچنین از ابن عباس نیز در توضیح این آیه چنین نقل شده که گفت:

فلم یسأل النبی ﷺ و لم یکن بذلک شاکاً، إنما اراد الله بما قال قومه.

(فیروزآبادی، ص ۲۱۹)

پیامبر ﷺ در این مورد سؤالی نپرسید و نسبت به وحی الهی تردیدی نداشت، خداوند در این آیه، فقط قوم ایشان را اراده کرده است.

صابونی در صفوة التفاسیر گوید:

هذا علی سبیل الفرض و التقدير، ای ان فرض انک شککت فاسأل، قال

ابن عباس: لم یسأل النبی ﷺ و لم یسأل. (صابونی، ج ۱، ۵۹۷)

این خطاب به صورت فرض و تقدیر آمده، یعنی فرض کنیم که تو شک کرده باشی پس از اهل کتاب سؤال کن. ابن عباس گفته است که پیامبر ﷺ نه شک کرد و نه سؤالی پرسید. این سخن ابن عباس در در المنثور هم با این عبارت آمده که پیامبر فرمود: «لا أشک و لا أسأل» نه شک دارم و نه سؤال می کنم.

در کتاب «تأویل الآيات الظاهرة فی فضائل العترة الطاهرة» ذیل آیه مذکور و در

توضیح آن چنین آمده است:

هذا مثل قوله تعالی «وَاسْأَلْ مَنْ أَرْسَلْنَا مِنْ قَبْلِكَ مِنْ رُسُلِنَا أَجَعَلْنَا مِنْ دُونِ

الرَّحْمَنِ إِلَهَةً يُعْبَدُونَ» (زخرف (۴۳) / ۴۵). و معنی «عرض فی قلب رسول

الله ﷺ» ای: خطر علی باله عظم ما اوحی الله الیه فی علی و فضله. و لم یکن

عنده في ذلك شكّ لأنّ فضل عليّ عليه السلام من فضله الذي فضل على الخلق اجمعين. و لأجل ذلك قال عليه السلام: «يا على ما عرف الله إلا أنا و أنت و لا عرفني إلا الله و أنت و لا عرفك إلا الله و أنا» يعني حقيقة المعرفة. و فضل كل منهما على قدر معرفته بالله الذي لا يعرف و لا يعلم فضلها إلا هو سبحانه و تعالى. و من يكن هذا قوله، كيف يكون عنده في فضله شكّ؟ و إنما قال هذا القول للشاكّ من أمته في فضل عليّ عليه السلام لينتبه الغافل و يقول: «إذا كان هذا قول الله عزوجل لِنَبِيِّهِ - و هو غير شاك في فضل وصيه - فكيف حال الشاك؟» نعوذ بالله منه و من الشيطان الرجيم. و من اجل ذلك قال ابو عبد الله عليه السلام: «ما شكّ رسول الله صلى الله عليه و آله و سلم و لا سأل» أي الأنبياء عليهم السلام.

(استرآبادی، ۲۲۷-۲۲۶)

این مانند آن سخن خدای تعالی است که می فرماید: «و از رسولانی که قبل از تو فرستادیم سؤال کن، آیا برای آنها غیر از رحمن، خدای دیگری برای پرستش قرار دادیم؟» و عبارت «عرض في قلب رسول الله صلى الله عليه و آله و سلم» یعنی عظمت و حی الاهی درباره علی عليه السلام در نفس ایشان خطور کرد و هیچ شکمی هم نسبت به آن نداشت، زیرا فضل علی عليه السلام نیز همانند پیامبر، برتری بر کل مخلوقات بود. به همین دلیل پیامبر صلى الله عليه و آله و سلم فرموده است: «یا علی خدا را جز من و تو، کسی (آنچنان که باید) نشناخت، و مرا کسی جز تو و خدا نشناخت و تو را کسی جز من و خدا نشناخت» یعنی معرفت حقیقی پیدا نکرد؛ و فضل هر کدام به اندازه معرفت آنها به خدایی است که جز او، آن دو ذات مقدّس را نشناسد و فضل آنها را نداند. و کسی که سخن او در مورد علی عليه السلام چنین باشد، چگونه می تواند در آن شک کرده باشد؟ و این سخن خدای تعالی که «و ان كنت في شك» فقط خطاب به افرادی از امت پیامبر است که در فضل علی عليه السلام شک دارند و (خدا آنها را امر به سؤال از اهل کتاب نموده) تا آنکه غافل است از (خواب غفلت) برخاسته و بگوید: «اگر خداوند به نبی خود - که هیچ شکمی در فضل وصی خودش ندارد - اینگونه

می‌گوید، پس حال کسی که شک دارد چگونه خواهد بود (و خدا با او چگونه برخورد خواهد کرد؟) - ما از شک و از شرّ شیطان به خدا پناه می‌بریم - از همین رو امام صادق علیه السلام فرمود: «رسول خدا صلی الله علیه و آله نه شک کرد و نه از انبیاء در این خصوص سؤالی پرسید.»

۲- حسادت

به باور برادر، آنچه بیشتر از همه در روایت معراج مشکل‌زا است، انتساب ضعیف به پیامبر صلی الله علیه و آله است به طوری که وی نه تنها در مورد سخنان خدا شک کرده است، بلکه در پذیرش ستایشی که از امیرالمؤمنین علیه السلام شده نیز دچار مشکل شده و پس از دریافت وحی الاهی در شأن حضرت علی مرتضی علیه السلام به او حسادت می‌کند. همچنین با پی بردن به مقام والای جانشین خود، رنجیده و محزون می‌شود (عرض فی نفسه). به نظر او مطابق این روایت، شخصیت مؤسس دین یعنی پیامبر توسط جانشین وی تنزل پیدا کرده است، به طوری که در مورد آنچه درباره علی برای او آشکار شده، شک می‌کند، آنگاه از سوی خدا توبیخ و سرزنش می‌شود. این جریان همانند داستانی در تورات است که با مضمونی مشابه درباره اندوهناکی موسی از مقام والای جانشینش نقل شده است. (برادر، ص ۲۳۰)

پاسخ:

توجه به معنای لغوی «عرض فی»

برادر با استشهاد به عبارت «عرض فی نفسه»، آن را دارای بار منفی دانسته و «شک» را فاعل «عرض» گرفته و روایت را چنین معنا کرده است که پیامبر بر اثر حسادت نسبت به موقعیت جانشین خود یعنی امام علی علیه السلام نسبت به وحی الاهی دچار شک شد و این آیه در سرزنش و توبیخ پیامبر نازل شده است (همان، ص ۲۲۶). اما در کتابهای لغت «عرض» چنین معنا شده است:

عَرَضٌ، يَعْرِضُ، عَرَضاً أَيْ ظَهَرَ وَ بَدَأَ وَ لَمْ يَدُمْ. «عرض» از باب ضَرَبَ یعنی ظاهر و

آشکار شد ولی ادامه نیافت. (لسان العرب) همچنين «عرض في قلبك شيء» أي «ظهر و خطر في قلبك». (مجمع البحرين)

در واقع «عرض» فعلی لازم است و لذا در ترکیب و معنای عبارت گفته‌اند: «عرض في نفس رسول الله ﷺ من عظم ما أوحى إليه في علي». با توجه به این معنا می‌توان گفت که جار و مجرور «من عظم» در محل رفع و فاعل جمله است یعنی: عظمت آنچه که خدا در شأن علی عليه السلام فرو فرستاده بود، لحظه‌ای در نفس پیامبر صلى الله عليه وآله خطور کرد. به هیچ عنوان معنی شک در این عبارت نیست. نویسنده محترم کلمه «شک» را که در عبارت نیامده، فاعل «عرض» به حساب آورده، که به لحاظ ادبی وجهی ندارد و نادرست است؛ زیرا وقتی می‌توان کلمه‌ای را در تقدیر گرفت که در ارکان اصلی جمله حذفی صورت پذیرفته باشد و قاعده «عدم التقدير اولی من التقدير» قاعده‌ای مطرد و عام است. بنابراین وقتی می‌توان در ترجمه حدیث چنین گفت که: عظمت وحی الاهی در شأن علی عليه السلام لحظه‌ای از ذهن پیامبر گذشت، دلیلی وجود ندارد تا بتوان از فاعل ظاهر (جار و مجرور «من عظم» که در محل رفع قرار گرفته) صرف نظر کنیم و کلمه «شک» را که در عبارت نیامده است فاعل «عرض» بدانیم.

نظر علامه مجلسی

نکته دیگر در تأیید اینکه «شک» نمی‌تواند فاعل باشد، آن است که اگر پیامبر نسبت به وحی الاهی دچار شک شود، دیگر از سایرین چه انتظاری می‌توان داشت که در نبوت پیامبر و اصل دعوت ایشان شک نکنند؟ ضمن آنکه چگونه ممکن است پیامبری که خود در وحی الاهی شک دارد، با سؤال از اهل کتاب - که بیشتر آنها کافر هستند و کتابهایشان نیز دچار تصحیف و تحریف شده است - به یقین رسیده و شک وی برطرف شود؟ (مجلسی، ج ۱۷، ص ۵۸۳-۵۸۲)

لزوم توجه به دیگر احادیث و سیره پیامبر ﷺ

همچنین باید گفت اساساً وجهی برای حسادت پیامبر ﷺ نسبت به امام علی ﷺ وجود ندارد؛ زیرا از ابتدای بعثت و آغاز دعوت علنی پیامبر اکرم ﷺ همواره و در مواضع مختلف، جانشینی امام علی ﷺ و فضیلت ایشان را به مردم گوشزد می نمود و هیچگاه سخنی از برتری امام علی ﷺ بر پیامبر ﷺ نبوده است. از جمله حدیث یوم الدار و نیز حدیث منزلت و یا حدیث «أنا و علی أبوا هذه الأمة» و موارد متعدد دیگر، همه گواهی بر فضل امام علی ﷺ نسبت به سایر مردم و جانشینی ایشان بعد از پیامبر ﷺ است، ضمن آنکه مقام امامت، ادامه مقام رسالت و تداوم بخش آن است. به عنوان نمونه به حدیثی اشاره می شود که پیامبر ﷺ در فضیلت امام علی ﷺ بیان فرموده اند و در یکی از متون اولیه شیعه یعنی کتاب معانی الأخبار شیخ صدوق است:

عن سعید بن جبیر عن عائشه قالت: قال رسول الله ﷺ علي سید العرب فقلت: يا رسول الله! ألسنت سيد العرب؟ قال ﷺ: أنا سيد ولد آدم و علي سید العرب. قلت: و ما السید؟ قال ﷺ: من افترض طاعته كما افترض طاعتي. (معانی الأخبار، صدوق، ۱۰۳)

از عایشه نقل شده است که گفت: پیامبر ﷺ فرمودند: علی ﷺ سید العرب است. گفتم: مگر شما سید العرب نیستید؟ فرمود: من سید فرزندان آدم هستم و علی سید العرب است. گفتم: منظور از سید چیست؟ فرمود: کسی که اطاعت او همچون اطاعت من واجب شده است.

عرضه حدیث به قرآن

پاسخ دیگر به این شبهه مخالفت صریح آن با آیات قرآن است که پیامبر ﷺ را دارای «خلق عظیم» توصیف نموده و می فرماید: «وَإِنَّكَ لَعَلَىٰ خُلُقٍ عَظِيمٍ» (نساء، ۴): (۶۸) چگونه ممکن است وصف حسادت را به پیامبری نسبت دهیم که از شخصیتی

آسمانی و الهی برخوردار است، در حالی که تصوّر ذّره‌ای از آن در مورد افراد عادی، منقصتی آشکار برای آنان به شمار می‌آید؟ لذا مطابق معیارهای شناخت احادیث صحیح از سقیم، اگر حدیثی با قرآن تعارض داشته باشد، آن را رها کرده و به آن استناد نمی‌کنیم. در این حدیث به صراحت از حسادت سخن نرفته، اما بر فرض که چنین بود، به دلیل تعارض آن با آیات قرآن قابل اعتنا نمی‌بود.

۳- تحریف

براشر در گفتار خود، این شبهه را القاء می‌کند که امامیه در طی زمان به تحریف و دستکاری متون اصلی خود پرداخته و آنها را با معتقدات خویش همسو کرده‌اند. وی بر این باور است که مقایسه متن روایات ذیل آیه ۹۴ سوره یونس در سه تفسیر قمی، فرات و عیاشی، نشان از آن دارد که تمامی این روایات، از یک روایت واحد اخذ شده‌اند و هر مفسّر به طرزی متفاوت آن را دستکاری کرده است. به ادّعای وی، عیاشی و فرات با اصلاح این روایت سعی کرده‌اند تا مشکلات آن را برطرف کرده و جلوه‌ای مشروع به آن ببخشند، در حالی که قمی از اصلاح و سانسور کردن آن چشم پوشیده است. ممکن است وجود این روایات در تفسیر قمی، نشان‌دهنده این موضوع باشد که این روایت، حداقل در برهه‌ای از زمان در برخی محافل شیعه قابل قبول بوده است. (براشر، ۲۳۱) به نظر براشر، قسمت پایانی روایت که: «قسم به خدا پیامبر نه پرسید و نه شک کرد» تلاشی است که بعدها برای همسو کردن این روایت با عقیده متداول امامیه صورت گرفته و به آن افزوده شده است. (همان، ۲۳۰)

پاسخ:

وجود روایات مشابه در کتب اهل سنت

دلیل اصلی مدّعای براشر که شیعیان، این روایت را در طول زمان دستکاری کرده‌اند، بخش انتهایی روایت یعنی سخن امام صادق علیه السلام است که فرموده‌اند: «والله ما شکّ و ما سأل»، حال آنکه مشابه این بخش از روایت در کتب اهل سنت هم

وجود دارد. قرطبی در کتاب «الجامع لاحکام القرآن» وجوه مختلف معنای این آیه را بیان می‌دارد و اشاره می‌کند که وجه اصلی این‌گونه خطابات، بیان نکته‌ای به مخاطب به منظور تفهیم آن به دیگری است و این روش رایج سخنوری فصیحانه است؛ سپس به نقل از حسین بن فاضل می‌گوید:

استعمال حرف فاء به همراه حرف شرط، نه موجب انجام فعل است و نه تثبیت آن را می‌رساند، به دلیل آنکه پیامبر اکرم ﷺ پس از نزول این آیه فرمود: «والله لا أشكّ» (قرطبی، ص ۲۴۴)

وجود روایات مشابه در متون اولیة شیعة امامیه

اگر مطابق مدّعی نویسنده مذکور، متون اولیة شیعة امامیه در گذر زمان پالایش شده و باورهای کنونی شکل گرفته است، باید مشابه روایت معراج مذکور در تفسیر عیاشی نیز آمده باشد یا دست کم بخشهایی از مضامین آن به شکل دیگری وجود داشته باشد. اما با مراجعه به تفسیر عیاشی ذیل آیه ۹۴ یونس، اثری از روایت یاد شده نیست و تنها در روایت با مضمون تاکید بر عدم شکّ پیامبر نسبت به وحی الاهی آمده است (عیاشی، ج ۲، ۱۳۷-۱۳۶). ما متن آنها را به نقل از کتاب علل الشرایع صدوق می‌آوریم که آن هم، از جمله کتب اولیة امامیه است.

در این کتاب باب ۱۰۷ ذیل عنوان: «العله الّتی من اجلها قال الله عزوجل لنسیبه: ﴿فَإِنْ كُنْتَ فِي شَكٍّ مِّمَّا أَنْزَلْنَا إِلَيْكَ فَاسْأَلِ الَّذِينَ يَقْرَأُونَ الْكِتَابَ مِنْ قَبْلِكَ﴾ (یونس ۱۰) / ۹۴» دو روایت آمده است:

حدیث اول

عن محمد بن سعید الاذخری و کان ممن یصحّب موسی بن محمد بن علی الرضی اللّٰه عنہما أن موسی أخبره أن یحیی بن اکثم کتب الیه یسأله عن مسائل فیها: «و أخبرنی عن قول الله عز و جل ﴿فَإِنْ كُنْتَ فِي شَكٍّ مِّمَّا أَنْزَلْنَا إِلَيْكَ فَاسْأَلِ الَّذِينَ يَقْرَأُونَ الْكِتَابَ مِنْ قَبْلِكَ﴾ (همان) مَنْ الْمُخَاطَبُ بِالْآيَةِ؟ فَإِنْ

كان المخاطب به النبي ﷺ أليس قد شكَّ فيما أنزل الله عزوجل إليه؟ وإن كان المخاطب به غيره فعلى غيره إذا أنزل الكتاب؟

قال موسى: فسألت أخی علی بن محمد علیه السلام عن ذلك، قال: أما قوله «فَإِنْ كُنْتَ فِي شَكٍّ مِمَّا أَنْزَلْنَا إِلَيْكَ فَاسْأَلِ الَّذِينَ يُقْرَأُونَ الْكِتَابَ مِنْ قَبْلِكَ» (همان) فإن المخاطب بذلك رسول الله ﷺ و لم يك في شك مما أنزل الله عزوجل، ولكن قالت الجهلة: كيف لا يبعث إلينا نبياً من الملائكة ليفرق بينه وبين غيره في الإستغناء عن المأكل و المشرب و المشى في الأسواق،

فاوحى الله عزوجل إلى نبيه ﷺ: فاسأل الذين يقرؤون الكتاب من قبلك بمحضر من الجهلة؛ هل بعث الله رسولاً قبلك إلا و هو يأكل الطعام و يمشى في الأسواق و لك بهم اسوة، و إنما قال: «وإن كنت في شك» و لم يكن، ولكن ليتفهم كما قال له علیه السلام: «فَقُلْ تَعَالَوْا نَدْعُ أَبْنَاءَنَا وَابْنَاءَكُمْ وَنِسَاءَنَا وَنِسَاءَكُمْ وَأَنْفُسَنَا وَأَنْفُسَكُمْ ثُمَّ نَبْتَهِلْ فَنَجْعَلْ لُغْنَةَ اللَّهِ عَلَى الْكَاذِبِينَ» (آل عمران (۳) / ۶۱) و لو قال: تَعَالَوْا نَبْتَهِلْ فَنَجْعَلْ لُغْنَةَ اللَّهِ عَلَيْكُمْ لم يكونوا يجيبون المباهلة،

و قد عرف الله أن نبيه صلى الله عليه و آله مؤدِّ عنه رسالته و ما هو من الكاذبين، و كذلك عرف النبي ﷺ أنه صادق فيما يقول، و لكن احب أن

ينصف من نفسه. (صدوق، ۴۳۸-۴۴۲)

شیخ صدوق به اسناد خود از موسی (مبرقع) فرزند امام جواد علیه السلام روایت کرده که یحیی بن اکثم ضمن مجموعه پرسش‌هایی که برای وی فرستاده بود، درباره تأویل این آیه پرسیده بود که «فان كنت في شك فاسأل...» و مخاطب حقیقی آن کیست و گفته بود که اگر مخاطب پیامبر باشد، آیا نه مگر به معنای شک ایشان در وحی الاهی نازل شده است؟ و اگر مخاطب دیگری غیر از ایشان باشد، مگر قرآن بر دیگری نازل شده تا مخاطب را

هم شخص دیگری بدانیم؟

موسی گوید: من این سؤال را با برادرم امام هادی علیه السلام در میان گذاشتم. فرمود: مخاطب این آیه پیامبر است، ولی آن حضرت در وحی الاهی تردید نداشت، بلکه جاهلان می‌گفتند: چگونه است که خدا ملکی را به عنوان پیامبر برای ما نمی‌فرستد تا همانند ما، نیازی به آب و غذا و رفتن به کوچه و بازار نداشته باشد؟ اینجا است که خداوند این آیه را بر پیامبر نازل فرمود تا آن حضرت در حضور آن جاهلان، از اهل کتاب در این خصوص بپرسد که آیا در امم گذشته سابقه داشته است که خداوند، پیامبری از جنس ملانکه با ویژگی‌های مذکور برای بشر بفرستد تا برای تو نیز الگو باشند؟

لذا خداوند فرمود: «فان كنت في شك» در حالی که شکمی در کار نبوده و این سخن، تنها به منظور تفهیم به جاهلان بیان شده است. (این سبک خطاب) همانند آیه مباهله است که در آن به منظور رعایت جانب انصاف، از زبان پیامبر به مخاطبان گفته می‌شود که برای مباهله حاضر شوند تا لعنت خدا بر آنکه دروغ می‌گوید قرار گیرد.

این در حالی است که اگر پیامبر صلی الله علیه و آله می‌فرمود: «بباید مباهله کنیم تا لعنت خدا مشمول شما گردد»، آنها هرگز برای این کار حاضر نمی‌شدند. خداوند به صدق پیامبرش آگاهی دارد، و می‌داند که او رسالتش را ادا می‌کند. پیامبر صلی الله علیه و آله نیز به راستی خود و آنچه می‌گوید، یقین دارد؛ ولی تنها به منظور رعایت جانب انصاف، این‌گونه مورد خطاب قرار گرفته است.

حدیث دوم

عن ابراهیم بن عمیر رفعه إلى أحدهما في قول الله عزوجل لنبیه صلی الله علیه و آله ﴿فَإِنْ كُنْتَ فِي شَكٍّ مِمَّا أَنْزَلْنَا إِلَيْكَ فَاسْأَلِ الَّذِينَ يُقْرَأُونَ الْكِتَابَ مِنْ قَبْلِكَ﴾ (یونس ۹۴ / ۱۰) قال: قال رسول الله صلی الله علیه و آله: لا أشك ولا أسأل. (همان)

از ابراهیم بن عمیر مرفوعاً از یکی از صادقین (امام باقر یا امام صادق علیه السلام) روایت شده که در توضیح این آیه فرمود: پیامبر بعد از این آیه فرمود: نه شک می‌کنم و نه سؤال می‌پرسم.

یک پاسخ کلی بر این سه شبهه

لزوم بررسی سندی و متنی روایات

باید گفت: کتب روایات به تهذیب، حفظ، ترویج و تبیین روایات عصر خود پرداخته‌اند و بدین روی، خدمت شایانی انجام داده‌اند، اما باب واریسی و نقد و بررسی متن و سند این روایات همواره بر روی عالمان بعدی گشوده است و هیچ یک از علمای اسلام به تمامی روایات مجموعه‌های حدیثی بدون تحقیق و بررسی و درایت در آنها، عمل نمی‌کنند، چنان که در این کتاب‌ها بعضاً احادیث متعارض هم وجود دارد، که محدثان و فقها در حلّ تعارض آنها می‌کوشند. مثلاً در همین کتاب تفسیر علی بن ابراهیم، روایات دیگری آمده است که برخلاف روایت مورد استناد برآش، بر عصمت پیامبر ﷺ دلالت دارد، از جمله دو روایت زیر:

﴿فَمَا يَزْغُنْكَ مِنَ الشَّيْطَانِ نَزْغٌ فَاسْتَعِذْ بِاللَّهِ﴾ (فصلت (۴۱) / ۳۶) أي: ان
عرض بقلبك نزع من الشيطان فاستعد بالله، فالمخاطبة لرسول الله ﷺ و
المعنى للناس. (قمی، ۲/۲۳۷)

اگر وسوسه‌ای از شیطان به تو رسید از آن به خدا پناه ببر. در این آیه، روی
خطاب با پیامبر است اما معنای آن برای مردم می‌باشد.

عن عمر بن یزید بیاع السابری قال: قلت لأبي عبد الله عليه السلام: قول الله تعالى في
كتابه: ﴿لِيَغْفِرَ لَكَ اللَّهُ مَا تَقَدَّمَ مِنْ ذَنْبِكَ وَ مَا تَأَخَّرَ﴾ (فتح (۴۸) / ۲) قال: ما
كان له من ذنب ولا همّ بذنب، ولكن الله حمّله ذنوب شيعته، ثم غفرها له.
(قمی، ۲/۲۹۰)

علی بن ابراهیم به سندش از عمر بن یزید بیاع سابری چنین روایت کرده
است که وی گفت: از امام صادق عليه السلام در مورد این آیه از قرآن ﴿لِيَغْفِرَ لَكَ اللَّهُ
مَا تَقَدَّمَ مِنْ ذَنْبِكَ وَ مَا تَأَخَّرَ﴾ (فتح (۴۸) / ۲) پرسیدم. فرمود: نه گناهی بر
پیامبر بوده است و نه گناهی داشته است، بلکه خداوند در این آیه گناهان
بیروانش را بر او حمل کرده و سپس آنها را آمرزیده است.



ب) روایت تفسیر عیاشی

عن الفضل بن محمد الجعفی قال: سألت ابا عبد الله عليه السلام عن قول الله عز وجل: «كَمَثَلِ حَبَّةٍ أَنْبَتَتْ سَبْعَ سَنَابِلٍ فِي كُلِّ سُنْبُلَةٍ مِئَةٌ حَبَّةٌ وَاللَّهُ يُضَاعِفُ لِمَنْ يَشَاءُ وَاللَّهُ وَاسِعٌ عَلِيمٌ» (بقره، ۲) / ۲۶۱) قال: الحبة فاطمة، و السبع السنابل سبعة من ولدها، سابعهم قائمهم. قلت: الحسن؟ قال: إن الحسن إمام من الله مفترض طاعته، ولكن ليس من السنابل السبعة أولهم الحسين و آخرهم القائم. قلت: قوله «فِي كُلِّ سُنْبُلَةٍ مِئَةٌ حَبَّةٌ» فقال: يولد الرجل منهم في الكوفة مائة من صلبه، و ليس ذلك إلا هؤلاء السبعة. (عیاشی، ج ۱، ص ۱۶۷)

فضل بن محمد جعفی گوید: از امام صادق عليه السلام در باب تأویل کلام خدای تعالی «كَمَثَلِ حَبَّةٍ أَنْبَتَتْ سَبْعَ سَنَابِلٍ» پرسیدم. فرمود: «حبه» فاطمه عليها السلام است و «هفت خوشه» هفت تن از فرزندان اوست که هفتمین آنها قائم ایشان است. گفتم: پس حسن چه؟ فرمود: حسن عليه السلام از ناحیه خدای تعالی امام مفترض الطاعة است، ولی از خوشه های هفتگانه نیست. نخستین آنان حسین عليه السلام و آخرین ایشان قائم است. گفتم: معنای «فِي كُلِّ سُنْبُلَةٍ مِئَةٌ حَبَّةٌ» چیست؟ فرمود: از صلب مردی از ایشان در کوفه صد تن متولد می شود، اما هیچکدام از آنان خوشه های هفتگانه نیستند.

سخن برآشر

برآشر اشاره می کند که در تفسیر عیاشی، تنها در دو روایت در مورد تعداد ائمه شیعه سخن به میان آمده است، یکی روایتی به نقل از سلیم بن قیس از اصحاب معروف امام علی عليه السلام که در آن به وجود دوازده امام اشاره شده است و دیگری روایت فوق، پس می گوید:

اما مشکلات روایت خوشه های گندم که در این تفسیر یافت می شود و

۱. ظاهراً «یولد للرجل» صحیح است و ما نیز در ترجمه به همین صورت آن را ترجمه کرده ایم.

تعداد ائمه را هفت تن ذکر می‌کند، فراتر از اختلاف در تعداد ائمه است. این روایت سه مشکل ایجاد می‌کند: اول آنکه مطابق این روایت، خط امامت با علی آغاز نمی‌شود. دوم آنکه حسن علیه السلام پسر بزرگ علی، اگرچه به عنوان امامی یاد شده که باید از وی اطاعت کرد اما خوشه گندم به حساب نیامده، خوشه‌هایی که نخستین آنها حسین است. چگونه باید فرق یک امام مفترض الطاعة و یک سنبل را فهمید؟ اشکال سوم آنکه: چگونه می‌توان وجود روایتی را در آثار شیعه دوازده امامی تفسیر کرد که در آن فقط از هفت امام یاد شده و تأکید می‌کند که آخرین شان قائم است؟» (براشر، ص ۲۳۳)

پاسخها

نخستین امام

همه فرقه‌های شیعه اعم از کیسانیه، زیدیه، اسماعیلیه، فطحیه، ناووسیه و اثنا عشریه متفق‌اند که علی علیه السلام ابوالائمه و امام اول شیعیان است. لذا این سخن که «روایت خوشه‌های گندم، نافی آغاز امامت با امام علی علیه السلام است» سخنی ناصواب و گزافه است. روایت مذکور به هیچ عنوان بر مدعای وی دلالت ندارد. اساساً موضوع روایت، بحث امامت نیست و تنها برخی ائمه را خوشه می‌داند که می‌تواند بیانگر ویژگی آنها باشد.

باید بر این نکته افزود روایات متعددی که در همین تفسیر عیاشی ذکر شده و می‌رساند که امامت با امام علی علیه السلام آغاز می‌شود. از جمله روایت‌هایی که ذیل آیات ولایت، اولوالامر و... آمده است. به عنوان نمونه ذیل آیه «الْيَوْمَ أَكْمَلْتُ لَكُمْ دِينَكُمْ وَأَتْمَمْتُ عَلَيْكُمْ نِعْمَتِي وَرَضِيْتُ لَكُمُ الْإِسْلَامَ دِينًا» (مانده (۵) / ۳) آمده است:

عن جعفر بن محمد الخزازي عن ابيه قال: سمعت ابا عبد الله عليه السلام يقول: لما نزل رسول الله صلى الله عليه وسلم عرفات يوم الجمعة أتاه جبرئيل فقال له: يا محمد! إن الله يقروك السلام و يقول لك: قل لأمتك: الْيَوْمَ أَكْمَلْتُ لَكُمْ دِينَكُمْ - بولايه

علی بن ابی طالب علیه السلام - وَأَتَمَّتْ عَلَيْكُمْ نِعْمَتِي وَرَضِيْتُ لَكُمْ الْإِسْلَامَ دِينًا.

(عیاشی، ص ۳۲۲)

جعفر بن محمد خزاعی از پدرش روایت کرده که گفت: شنیدم امام صادق علیه السلام فرمود: هنگامی که رسول خدا صلی الله علیه و آله روز جمعه وارد عرفات شد جبرئیل نزد ایشان آمده و گفت: ای محمد! پروردگارت به تو سلام می‌رساند و می‌فرماید: به امت خود بگو که امروز دین شما را به واسطه ولایت علی بن ابی طالب کامل کردم، نعمت خویش را بر شما تمام گردانیدم و راضی شدم که اسلام دین شما باشد.

همچنین عیاشی روایت می‌کند:

عن سلیم بن قیس الهمدانی قال: سمعت أمير المؤمنين علیه السلام يقول: ما نزلت آية على رسول الله صلی الله علیه و آله إلا أقرانها و املاها علي، فاكتبها بخطي، و علمني تأويلها و تفسيرها و ناسخها و منسوخها و محكمها و متشابهها، و دعا الله لي أن يعلمني فهمها و حفظها، فانسيت آية من كتاب الله و لا علماً أملاه علي، فكتبته منذ دعا لي بما دعا. و ما ترك شيئاً علمه الله من حلال و لا حرام و لا امر و لا نهى، كان أو لا يكون، من طاعة أو معصية إلا علمنيه و حفظته، فلم أنس منه حرفاً واحداً.

ثم وضع يده على صدرى و دعا الله أن يملأ قلبى علماً و فهماً و حكمة و نوراً لم أنس شيئاً، و لم يفتنى شئ لم اكتبه.

فقلت: يا رسول الله! أو تخوّفت على النسيان فيما بعد؟

فقال: لست أتخوف عليك نسياناً و لا جهلاً، و قد أخبرني ربي انه قد استجاب لي فيك و في شركائك الذين يكونون من بعدك.

فقلت: يا رسول الله! و من شركائى من بعدى؟ قال: الذين قرنهم الله بنفسه و بي، فقال: الأوصياء منى إلى أن يردوا على الحوض، كلهم هادٍ مهتد،

لا يضربهم من خذلهم، هم مع القرآن و القرآن معهم، لا يفارقهم و لا يفارقونه، بهم تنصر أمتي و بهم يظرون، و بهم يدفع عنهم و بهم استجاب دعائهم.

فقلت: يا رسول الله! سمهم لى.

فقال: ابني هذا - و وضع يده على رأس الحسن عليه السلام -، ثم ابني هذا - و وضع يده على رأس الحسين عليه السلام -، ثم ابن له يقال له علي، و سيولد في حياتك فأقرأه مني السلام، تكلمة اثني عشر من ولد محمد.

فقلت له: بابي أنت [و أمي] فسمهم لى، فسأهم رجلا رجلا. فيهم و الله يا أخى بنى هلال، مهدي أمة محمد صلى الله عليه و آله، الذى يملأ الأرض قسطاً و عدلاً كما ملئت جوراً و ظلماً. و الله انى لأعرف من يبايعه بين الركن و المقام، و أعرف أسماء آبائهم و قبائلهم. (عياشى، ج ١، ١٥-١٤ و نیز همان، ٢٥٢-٢٥٣)

نیز باید دانست که عدد دوازده امام در شیعه امامیه - که نخستین آنها امام علی عليه السلام است، طبق روایات فریقین، امری متواتر، قطعی و مسلم است. لذا اخبار مخالف این امر مسلم، اگر به وجه صحیحی قابل تأویل نباشند، هیچ گونه حجّتی نخواهند داشت، و با ذکر دو شاهد، نمی توان تعداد فراوان روایات مخالف آن را - که همگی بر دوازده تن بودن ائمه دلالت دارند - کنار گذاشت.^۱

خارج بودن امام حسن عليه السلام از شمار خوشه ها

در این روایت، سخن از حصر تعداد ائمه به هفت نفر نیست تا گفته شود براساس

١. رک: صافی گلپایگانی، ص ٤٥٨٣؛ ری شهری، اهل البيت في الكتاب و السنة، ص ٨١٨٤ در این منابع، روایاتی از جمله حدیث جابر به نقل از مصادر شیعه و سنی آمده است که تصریح به نام ائمه دوازده گانه داشته و اولین امام علی عليه السلام و آخرین آنها مهدی قائم عليه السلام ذکر شده است. نیز رجوع شود: محمدی ری شهری، دانشنامه امیرالمؤمنین عليه السلام بر پایه قرآن و حدیث و تاریخ، مسعودی، عبدالهادی (مترجم)، ج ٢، ص ٤٦٥٣، حدیث دوازده جانشین، درباره احادیثی که بر امامت علی عليه السلام پس از پیامبر دلالت دارند. همچنین رجوع شود: همان منبع، فصل ششم، احادیث امامی، ص ١٨٥-١٧٣.



آن، امام حسن علیه السلام از شمار ائمه بیرون دانسته شده است و آن را اشکال روایت و یا از عقاید اولیه امامیه بدانیم که به تدریج اصلاح شده است. همچنین همانگونه که گذشت، برای آیات قرآن چهار وجه در نظر گرفته می شود نص، ظاهر، مجمل و مؤول آنچه در برخی روایات، از جمله روایت مذکور ذیل آیات قرآنی می آید، معنای تأویلی آیه است.

بعلاوه در تفسیر و تأویل آیات قرآن قاعده ای به نام «جری و تطبیق» وجود دارد، به این معنا که روایات تفسیری که ذیل برخی آیات نقل شده و مصادیقی را برای آن آیه نام می برد، به هیچ عنوان حصر آیه در آن مصادیق را نمی رساند، بلکه از جهتی خاص نمونه هایی برشمرده می شود. به آیه «إِنَّ عِدَّةَ الشُّهُورِ عِنْدَ اللَّهِ اثْنَا عَشَرَ شَهْرًا فِي كِتَابِ اللَّهِ يَوْمَ خَلَقَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ مِنْهَا أَرْبَعَةٌ حُرْمٌ» (توبه (۹) / ۳۶) اشاره می شود. راوی تأویل آن را از امام علیه السلام جویا می شود و امام علیه السلام می فرماید: «اثنی عشر» اشاره به تعداد ائمه دارد. راوی می پرسد «مِنْهَا أَرْبَعَةٌ حُرْمٌ» یعنی چه؟ امام علیه السلام می فرماید: منظور امامانی هستند که نام آنها علی است، یعنی امام علی بن ابیطالب، امام علی بن الحسین، امام علی بن موسی الرضا و امام علی بن محمد الهادی علیهم السلام!

توضیح اینکه به اعتقاد شیعه تمام امامان، نور واحد می باشند، اما ممکن است برخی ویژگی ها در تعدادی از ایشان بروز و جلوه بیشتری یافته باشد. ممکن است این تفاوت به لحاظ تعداد فرزندان نیز باشد به طوری که امام رضا علیه السلام تنها یک فرزند داشته و سایر ائمه از تعداد فرزندان بیشتری برخوردار بوده اند و این چیزی از مقام امامت ایشان نمی کاهد. یا آنکه ممکن است بگوییم: از برخی امامان، آثار و اخبار بیشتری نقل شده باشد. به عنوان مثال از امام رضا علیه السلام و یا صادقین علیهم السلام نسبت به دیگر امامان، اخبار و روایات بیشتری رسیده است. لذا نهایت چیزی که می توان

۱. برای آگاهی بیشتر در این خصوص، بنگرید: حسینی، زهرا؛ شاکر، محمدکاظم؛ نکونام، جعفر؛ جمع آوری روایات تطبیق در تفاسیر روایی شیعه و تحلیلی پیرامون آنها، پایان نامه، دانشگاه قم، ۱۳۷۸.

گفت، آن که شاید به خاطر برخی ویژگی‌های خاص، برخی از ائمه «سبع سنابل» شمرده شده‌اند و این به هیچ عنوان نافی مقام امامت دیگر امامان نیست تا تعداد ائمه را تنها هفت تن بدانیم.

تعداد ائمه

درخصوص عدد هفت که در این روایت به کار رفته، باید گفت:

اول آنکه در متن روایت، نام هفت امام از فرزندان امام حسین علیه السلام به عنوان مصادیق هفت خوشه ذکر شده است، اما این روایت به هیچ عنوان در صدد بیان تعداد کل امامان شیعه نیست و تنها هفت تن از ائمه به واسطه یک ویژگی خاص، خوشه نامیده شده و از مصادیق آیه مورد بحث به شمار آمده‌اند.

دوم آنکه بر فرض، قصد این روایت شمارش ائمه هفتگانه باشد که تعداد مورد قبول در برخی فرق امامیه است. در اینجا به واسطه عدد، این مشابهت و تطابق وجود دارد؛ اما مصادیق عنوان شده در روایت، اساساً انطباقی با ائمه مورد قبول فرقه هفت امامی یعنی اسماعیلیه ندارد. در این روایت، نخستین خوشه امام حسین علیه السلام معرفی شده است، پس آخرین امام یعنی هفتمین آنها امام جواد علیه السلام می‌شود که کسی در قائمیت ایشان سخنی نگفته است؛ حال آنکه نخستین امام در آن فرقه و دیگر فرق امامیه - همانند شیعه اثنی عشریه - امام علی علیه السلام می‌باشند.

سوم آن که احادیث متواتر و بالاتر از حد تواتر، دلالت بر آن دارند که عدد ائمه شیعه دوازده تن است. لذا اگر یک خبر غیر قطعی در برابر این تعداد فراوان از احادیث یافت شود، چه اعتباری خواهد داشت و چگونه شخص محقق می‌تواند به این قبیل روایات اعتماد کند؟ این حقیقت، منحصر به منابع شیعه نیست. تنها در مسند احمد حنبل به سی و چند طریق از پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله روایت شده و در صحیح مسلم، این مطلب از هشت طریق رسیده است. در سایر جوامع و صحاح و سنن و کتابهای دیگر اهل سنت، بارها به این موضوع اشاره شده است. در کتابهای شیعه

هم به دوازده نفر بودن امامان، صدها طریق روایت وجود دارد که همه آنها از افراد معروف و شناخته شده صحابه و مشاهیر تابعین هستند. (صافی گلپایگانی، گفتمان مهدویت، ۱۲۱-۱۲۰)^۱

لذا با وجود این قرائن و دلایل قطعی، اگر بر فرض در روایتی نکته‌ای غیر از این آمده باشد (اعم از اینکه تعداد امامان را سیزده تن و یا کمتر از دوازده نفر معرفی کرده باشد) قابل پذیرش نخواهد بود.

چهارم آنکه در کنار این روایت، باید به روایات متعددی توجه کرد که در مورد قائم آل محمداً (عجل الله فرجه) آمده است و تصریح دارد که نهمین فرزند امام حسین (ع) است. شمار این روایات، افزون بر صدها حدیث است. به عنوان نمونه در کتاب منتخب الاثر به نقل از مصادر اصلی عامه و خاصه، روایات بسیاری در این خصوص آمده و چندین باب را به خود اختصاص داده است؛ از جمله می‌توان به فصل اول در هشت باب با عنوان «فما يدل على أن الأئمة اثني عشر» (۱۶۰ حدیث)، و فصل دوم بابهای هشتم و نهم با عنوان «في أنه من الأئمة التسعة من ولد الحسين (ع)» و «في أنه التاسع من ولد الحسين (ع)» (۱۴۸ حدیث)^۲. لذا به صرف وجود یک روایت مبنی بر اینکه هفتمین امام قائم است و موضوع آن هم در مورد تعداد ائمه نیست، دیگر روایات را کنار نمی‌گذاریم.

پنجم آنکه در صورت پذیرش اصل روایت و صحت آن، احتمال وقوع تصحیف در آن به دلیل شباهت «تسع» به «سبع» در نسخه‌برداری ناسخان و نقل راویان را، نیز نباید از نظر دور داشت، که نمونه‌های زیادی در حدیث و تاریخ و ادبیات دارد. و در این صورت، هیچ مشکلی پیش نمی‌آید.

۱. برای آگاهی بیشتر رک: جلاء البصر لمن يتولى الأئمة الإثني عشر از همان مؤلف؛ غایه المرام و حجة الخصام في تعيين الامام من طريق الخاص و العام، بحرانی، ۱۱۱-۲۶۵ بابهای نهم الی چهاردهم.
 ۲. در این زمینه، همچنین رک: ری شهری، اهل البيت في الكتاب و السنه، الفصل الخامس، عدد الأئمة من اهل البيت (ع)، ص ۸۰-۷۳.

پاسخهای کلی

لزوم توجه به معنای صحیح تأویل

قبل از پرداختن به پاسخهای جزئی، ابتدا به چند نکته کلی در خصوص سخنان این نویسنده یهودی در مورد این آیه و روایت ذیل آن اشاره می‌کنیم.

نخست آنکه در مورد این قبیل روایات که مصادیقی را برای آیات قرآن بر شمرده‌اند، باید توجه داشت که: مفاهیم کلی که در قرآن وارد شده، بر دو نوع‌اند. گاهی مصادیق روشن و گاهی مصادیق مخفی و پنهان دارند. تطبیق آیه بر مصادیق روشن، «تنزیل» است و تطبیق آن بر مصادیق مخفی - بالاخص مصادیقی که در طول زمان پدید می‌آیند و در زمان نزول آیه وجود نداشته‌اند - «تأویل» آن است. به دیگر سخن، تطبیق مفهوم کلی آیه بر مصادیق موجود در زمان نزول آن، «تنزیل» است و تطبیق آن بر مصادیقی که به مرور زمان پدید می‌آیند «تأویل» آن می‌باشد. (سبحانی، ج ۱۴، ص ۴۰۹)

تأویل آیات قرآن و تطبیق آن بر صفویات و تبیین حقایق نوظهور آن، از اهمیت برخوردار است و موجب تجدید حیات اسلامی و تداوم فیض بخشی قرآن می‌باشد، ولی خالی از خطر نیست و چه بسا افراد ناهل، روی اغراض فاسد دست به چنین تأویلهایی زده و مایه انحراف شده‌اند. (همان، ۴۱۶) چه بسا این افراد برای حق جلوه دادن مطلب خود، آن را بصورت روایتی جعلی بدل کرده و به پیامبر ﷺ یا امامان معصوم علیهم‌السلام نسبت دهند.^۱

لزوم توجه به سند روایت

یکی از نکاتی که نویسنده مذکور از آن غفلت داشته، امکان نادرست بودن روایتی است که وی در تفسیر عیاشی یافته است. علمای شیعه هیچگاه بر این باور

۱. برای آگاهی بیشتر در این خصوص، بنگرید: حسینی، زهرا؛ شاکر، محمدکاظم؛ نکونام، جعفر؛ جمع‌آوری روایات تطبیق در تفاسیر روایی شیعه و تحلیلی پیرامون آنها، پایان‌نامه، دانشگاه قم، ۱۳۷۸.

نبوده‌اند که تمامی روایات کتب حدیثی و تفسیری بلا استثناء صحیح و غیر قابل خدشه‌اند زیرا بعضاً روایات متناقض و غیر صحیح هم در این کتابها یافت می‌شود. لذا عالمان شیعه همواره سعی داشته‌اند روایات را به لحاظ متنی و سندی مورد بررسی و تنقیح قرار دهند و این امر بویژه در روایات فقهی بروز و جلوه بیشتری یافته‌است.

به عنوان مثال در همین تفسیر عیاشی روایاتی را می‌یابیم که بر خلاف روایت مورد استناد نویسندهٔ یهودی به تعداد ائمهٔ دوازده‌گانه اشاره دارد، که به آنها اشاره شد. (عیاشی، ج ۱، ۱۴-۱۵ و نیز همان، ۲۵۴-۲۵۳)

ناشناخته بودن مفضل بن محمد جعفری

روایت مورد استناد نویسندهٔ مذکور، به لحاظ سندی قابل خدشه است، چرا که در بررسیهای انجام شده در کتب رجالی، نامی از مفضل بن محمد جعفری یافت نمی‌شود. او را باید در زمرهٔ مجاهیل قلمداد نمود و در کتب رجالی شیعه فردی شناخته شده نیست. نام راوی شناخته شده، مفضل بن عمر جعفری است که از اصحاب امام صادق علیه السلام بوده و حدیث مشهور توحید مفضل هم بدو منسوب است.^۱ دیگری هم مفضل بن محمد الضبی الکوفی است بدون لقب جعفری که او نیز از اصحاب امام صادق علیه السلام بوده است.^۲ لذا مفضل بن محمد جعفری در کتب رجالی مجهول و ناشناخته است. علاوه بر آنکه متن این روایت نیز به لحاظ دلالت خالی از اشکال نیست که توضیح آن آمد.

برداشت اشتباه از معنای سنبله

برداشت نویسندهٔ کتاب در ترجمهٔ سنابل به خوشه‌های ذرت، خطا است، به طوری که عنوان انگلیسی این بخش از کتاب "The tradition of the ears of"

۱. برای شرح حال مبسوط وی رک: خوبی، ابوالقاسم، معجم رجال الحدیث، ج ۱۸، ۲۹۲-۳۰۵ و ۳۱۰.
۲. همان، ۳۰۷.

"com یعنی « حدیث سنبله ذرت » انتخاب شده است، حال آنکه در آیه شریفه تنها واژه « سنابل » و « سنبله » و « حبه » بکار رفته و اشاره‌ای به ذرت یا گندم نشده است. گویا نویسنده این کتاب، منظور از « حبه » را هم دانه‌های ذرت فرض کرده است.

نتیجه‌گیری

عصمت پیامبر ﷺ و دوازده تن بودن ائمه که آخرین آنها قائم (عج) می‌باشد، از اصول اعتقادی مسلم و شناخته شده شیعه امامیه از ابتدا تاکنون بوده است. لذا نمی‌توان به صرف وجود روایت یا روایت‌هایی معدود - در مقابل تعداد فراوان روایت‌های معتبری که خلاف آن مطلب را بیان کرده‌اند - به فقدان این اصول اعتقادی در بدو پیدایش شیعه امامیه حکم کرد. ضمن آنکه در استناد به یک روایت و استخراج مبانی اعتقادی از آن، انجام بررسی‌های سندی و متنی و عرضه به قرآن و سنت صحیح و توجه به اعتبار کتابی که روایت در آن نقل شده، از جمله کارهای اساسی و اولیه است که توجه به آن برای هر محقق منصفی ضروری است. بنا بر این به صرف آنکه روایت یا روایت‌هایی در برخی کتب تفسیری یا روایی از متون اولیه امامیه آمده باشد، نمی‌توان حکمی کلی از آن انتزاع کرد. پس این نویسنده یهودی در خصوص عدم عصمت پیامبر و شک ایشان نسبت به وحی الهی و نیز حصر تعداد ائمه در عدد هفت و آغاز نشدن امامت با امام علی (علیه السلام) را نمی‌توان مورد تأیید قرار داد.





فهرست منابع و مآخذ

القرآن الكريم

۱. استرآبادی غروی، سید شرف‌الدین. تأویل الآيات الظاهرة في فضائل المعتره الطاهرة. مؤسسه النشر الاسلامی. قم: ۱۴۰۹ق، الطبعة الاولى.
۲. حلی، حسن بن یوسف بن مطهر. كشف المراد فی شرح تجرید الاعتقاد. مصحح: حسن زاده آملی. مؤسسه النشر الاسلامی. قم: ۱۴۲۷ق، الطبعة الحادية عشر.
۳. ———. كشف المراد فی شرح تجرید الاعتقاد. مترجم: شعرانی، ابوالحسن. کتابفروشی اسلامیة، تهران، ۱۳۷۹ق، چاپ نهم.
۴. خوئی، سید ابوالقاسم. معجم رجال الحديث و تفصیل طبقات الرواة. دارالزهراء. بیروت: ۱۴۰۹ق، الطبعة الرابعة.
۵. سبحانی، جعفر. نگاهی به جایگاه علمی علی بن ابراهیم قمی (۳۱۰-۲۳۰ق) و دوران و آثار او. علوم حدیث، ۴۷، ۱۹-۹، ۱۳۸۷ (۱۳۸۷).
۶. صابونی، محمد علی. صفوة التفاسیر. دارالفکر، بیروت: ۱۴۰۰ق.
۷. صافی گلپایگانی، . منتخب الاثر فی الام الثانی عشر. مؤسسه السیده المعصومه علیها السلام. قم: ۱۴۱۹ق، الطبعة الاولى.
۸. صدوق، ابوجعفر محمد بن علی ابن بابویه. علل الشرايع. مترجم: محمد جواد ذهنی تهرانی. مؤمنین. قم: ۱۳۸۵، چاپ ششم.
۹. ———. معانی الاخبار. مصحح: علی اکبر غفاری. مؤسسه النشر الاسلامی، قم: ۱۴۱۸ق، الطبعة الرابعة.



۱۰. طباطبائی، سید محمدحسین. المیزان فی تفسیر القرآن. مؤسسه الاعلمی للمطبوعات، بیروت: ۱۴۱۱ق، الطبعة الاولى.
۱۱. الطبرسی، ابی علی فضل بن حسن. مجمع البیان فی تفسیر القرآن. مکتبه العلمیه الاسلامیه، طهران: بدون تاریخ.
۱۲. عیاشی، ابوالنصر محمد بن مسعود. التفسیر. مؤسسه الاعلمی للمطبوعات، بیروت: ۱۹۹۱م.
۱۳. فیروزآبادی، ابوطاهر بن یعقوب. تنویر المقباس من تفسیر ابن عباس. دارالفکر، بیروت: ۱۴۲۱ق.
۱۴. قرائتی، محسن. تفسیر نور. مرکز فرهنگی درسهایی از قرآن. تهران: ۱۳۷۷ش، چاپ دوم.
۱۵. قرطبی، ابوعبدالله. الجامع الاحکام القرآن. دارالکتب العلمیه. بیروت: ۱۴۰۸ق.
۱۶. قمی، ابوالحسن علی بن ابراهیم. التفسیر. مؤسسه الاعلمی للمطبوعات. بیروت: ۱۹۹۱م.
۱۷. مجلسی، محمدباقر. بحار الانوار الجامعة لدرر اخبار الائمة الاطهار. دار احیاء التراث العربی. بیروت: ۱۴۱۲ق.
۱۸. ری شهری، محمد. اهل البيت: فی الكتاب و السنة. مؤسسه دارالحدیث الثقافیه. قم: ۱۳۷۵ش، الطبعة الثانيه مع التصحیح والاضافات.
۱۹. _____ . دانشنامه امیرالمؤمنین (علیه السلام) بر پایه قرآن، حدیث و تاریخ. مترجم: عبدالهادی مسعودی. مؤسسه فرهنگی دارالحدیث. قم: ۱۳۸۲، چاپ اول.
۲۰. مشهدی، میرزاحمد بن محمد رضا. کنز الدقائق. محقق: مجتبی عراقی. المطبعة العلمیه، قم: ۱۴۱۲ق.
۲۱. مظفر، محمدحسن. دلائل الصدق. دارالمعلم للطباعة. قاهره: ۱۳۹۶ق، الطبعة الاولى.
۲۲. میدانی، ابوالفضل. مجمع الامثال. محقق: الحسین قصبی. دار و مکتبه الهلال، بیروت: ۲۰۰۳م، الطبعة الاولى.
- منبع لاتین:

23. Meir M.Bar-Asher, Scripture And Exegesis In Early Imami Shiism, The Hebrew University, Jerusalem, 1999.